در گفت‌وگو با احسان شریعتی

معنویت سیاسی

مسأله دفاع مشروع است. دفاع مشروع در فرهنگ قانون، منافاتی با عدم خشونت گاندی ندارد. گاندی هم خودش یک انقلابی است مثل عیسی مسیح. مسیح در جوهر که با موسی فرقی ندارند ولی آنها در دو کانتکست و موقعیت و زمینه مختلف حرف زده‌اند. موسی در برابر یک فرعونیت قرار دارد ولی عیسی در یک دوره بی‌اخلاقی و نابودی ارزش‌های دینی. از طرفی امپراتوری رم هست که قدرت مسلط است. به این معنا دفاع مشروعی که می‌تواند کرامت کسی را حفظ بکند با عدم خشونت هر دو مثل هم قلمداد می‌شوند.

• پس با این تعبیر یک کنش انقلابی چه با خشونت چه بی‌خشونت هر دو از یک جوهرند؟

نه همه‌جا. آن خشونت دوم که به آن دفاع مشروع می‌گوییم که در حقوق بشر و معاهدات بین‌المللی هم به رسمیت شناخته شده اگر در انقلابی به کار گرفته شود، به لحاظ جوهری با انقلاب مبتنی بر عدم خشونت مشابه است. عدم خشونت به این معنا نیست که ما نمی‌توانیم از خودمان دفاع کنیم، اما به‌عنوان یک استراتژی اثباتی در زمانی که ما بخواهیم عمل سیاسی کنیم، باید خشونت پرهیز باشد. چون این خشونت پرهیزی بهتر می‌تواند آگاهی بخشی داشته باشد و همچنین تا جایی که می‌توان باید از امکانات قانونی استفاده کرد.

• اما همان حقوق بشر و معاهدات بین‌المللی خودشان خشونت را به انحا مختلف ترویج کرده‌اند. شما بحث‌های مربوط به خشونت که بیشتر در فلسفه انتقادی مطرح شده را ببینید. آنچنان که خشونت مثل یک امر ناگزیر در می‌آید. در این شرایط تفکر لیبرالی می‌آید و حرف از عدم خشونت و حقوق بشر می‌زند در حالی که خودش خشونت را در انحصار دولت قرار می‌دهد و مقابله با آن را بدون خشونت ناگزیر می‌کند...

تا جایی تجربه نشان داده قدرت‌ها هستند که خشونت را بر مردم تحمیل می‌کنند. پس خشونت یک استراتژی اثباتی نیست بلکه سلبی است. بنابراین به نظر من دفاع مشروع امکان مقاومت مثبت را هم می‌دهد.

• ولی خود گاندی ظاهرا حتی از خشونت مشروع هم اجتناب کرد. چون خیلی از مواردی که هندوها به دفاع مشروع پرداختند مثلا در آن روستا که عده زیادی کشته شدند گاندی خشونت را کردن گرفت و پذیرفت که «خطایی» صورت گرفته و به ۶ سال زندان محکوم شد و در جلسه دادگاه عذرخواهی کرد.

بله اما در آن جا خشونت به وجود آمده با نگرش گاندی تناقض داشت. چون انگلیسی‌ها می‌گفتند که هندوها حمله کرده‌اند و این هم با استراتژی گاندی نمی‌خواند. گاندی با انگلیسی مواجه بود که او لا خودش را طلایه‌دار تمدن غرب و حقوق بشر و دموکراسی و لیبرالیسم و پذیرش تنوع می‌دانست پس معتقد بود که با همان روش خودشان باید دروغ آنها را افشا کرد و نشان داد که حرف‌های آنها فریب است و تناقض دارد. به این معنا گاندی غرب را -به رهبری انگلیس- شکست اخلاقی داد یعنی تا آن زمان از نظر اخلاقی انگلیس می‌گفت ما داریم برای جهان تمدن می‌بریم و از نظر اخلاقی حرفی داریم ولی بعد دیگر مشخص شد که آنها از نظر اخلاقی شکست خورده‌اند و وحشی هستند حتما آن صحنه‌ای که هندوها به سمت انگلیسی‌ها جلو می‌رفتند و باتوم می‌خوردند و به زمین می‌افتادند را خاطرتان هست.

اما آنچنان که گفتم اگر در کشورهایی که مستعمره فرانسه بوده‌اند مثل الجزایر و شمال آفریقا مطالعه کنید، می‌بینید که همه آنها با خشونت انقلابا‌تشان به نتیجه رسیده چرا که فرانسوی‌ها روش خشونت را داشته‌اند و خشونت خشونت می‌آورد.

• من می‌توانم از حرف‌های شما نتیجه بگیرم که تز عدم خشونت تنها در یک کانتکست مشخص به ثمر می‌نشیند؟

بله هم کانتکست مشخص می‌خواهد و هم ریشه‌های فرهنگی. آنچنان که گاهی می‌تواند منفی هم باشد و همیشه جنبه‌های مثبت ندارد. مثلا همین هند به رغم این که گفته می‌شود بزرگترین دموکراسی است اما هنوز در خیلی جاها جامعه‌ای عقب‌مانده دارد و گرفتاری‌های زیادی از فقر و... در آن وجود دارد. منظورم این است که بینش هندی گرچه در حوزه فردی و اخلاقی موفق بوده اما گاهی در حوزه اجتماعی عدم‌توفیق بسیار داشته‌است.

• گاندی رساله «نافرمانی مدنی» که دیوید ثورو در آمریکای قرن ۱۹ نوشته را خوانده و از آن تأثیر زیادی گرفته. گاندی در آفریقای جنوبی این رساله را می‌خواند و به دوستش می‌گوید که من آموزگار خودم را یافتم. این رساله یک بخش‌اش مربوط به عدم خشونت است. آمریکا که سنت هندی یا انگلیسی ندارد پس ثورو چرا در آن کانتکست آمریکایی بحث عدم خشونت و نافرمانی مدنی را مطرح می‌کند؟

درست است که تمدن آمریکایی متفاوت است اما با انگلیس ریشه مشترک دارد که «ولیت آنگلوساکسون پروتستان» انگلیسی است. ولی انگلیس یکی از تناقضاتی که دارد استعمار‌اش است. اولین‌اش هم همین آمریکاست که در مقابلش می‌ایستد به‌علاوه مشخصات دیگری هم نزد تمدن آمریکایی است مثل پراگماتیسم و...

حالا با این حال در آمریکا هم ما در دوره‌های مختلف جنبش‌های مدنی قوی‌ای داشتیم که از جمله به جنبش نافرمانی مدنی انجامید ولی در انقلاب آمریکا به قول آرنت در کتاب انقلاب، انقلابی بود مقید به قانون ولی مثلا در فرانسه فراقانونی و خودبنیاد بود. بعد از آن دوره جنگ داخلی داریم. در جنبش سیاهان هم جریانات مقاومت مثبت هستند. به‌هرحال در آمریکا هم افکار پاسیفیستی همیشه بوده خاصه که تا قبل از جنگ جهانی دوم تفکر حاکم این بوده که ما نباید در جنگ‌های اروپا وارد شویم. می‌خواهم بگویم عدم‌خشونت اتفاقا در آمریکا هم خیلی زمینه داشته است. مثلا آمریکا در بحث لائیسته، هم لایک‌ترین است و نهادها کاملا از هم تفکیک شده‌اند و هم از طرف دیگر مذهبی‌ترین دموکراسی غربی است. جوری که در کلیسا سرودهای مهیجی می‌خوانند و در کابینه دعا به عدم‌خشونت همچون یک پیام جهانشمولی برای کل بشر دارد و با طبیعت انسان می‌خواند در آمریکا خیلی از آن استقبال شد.

• به‌نظر شما گاندی‌ای که در آفریقا وکیل است با گاندی که در هند می‌شود رهبر استقلال، چقدر تفاوت رسالت دارد؟ چقدر در بسیج توده‌ای فرق دارد؟ چقدر توانسته خودش را تغییر دهد؟

بله او در آفریقای جنوبی وکیل دموکرات و لومانیستی است که به تبعیض‌های نژادی معترض است و از روش قانونی استفاده می‌کند ولی گاندی‌ای که می‌آید در هند اول فرهنگ و جامعه‌اش را می‌بیند و به سراغ این می‌رود که خودش را عوض کند و بعد چطور توده را بسیج کند. به این معنا گاندی‌ای که در هند هست یک استحاله معنوی و فکری را تجربه می‌کند. او در هند تنوع و کثرت را هم می‌بیند و مجموعه اینها آن پدیده‌ای می‌شود که ما می‌شناسیم. گاندی از دو بعد فکری و سیاسی با هم جلو می‌رود و روش‌اش را پیدا می‌کند.

• اساسا نسبت گاندی با رفرمیست‌های سراسر دنیا و حتی همین ایران از حیث نظری چیست؟ گاندی بعد از استقلال کناره‌گیری می‌کند و این نشان می‌دهد که او اصلاح‌گری را از بطن توده‌ها دنبال کرده و به رسمیت شناخته است و توانسته از دل همین نگرش توده‌ها را بسیج کند...

رفرمیسم که یک جنبشی است که خیلی کلی است و مصداق‌هایش متفاوت هستند. مثلا جنبش سوسیال دموکراسی که اول به کل جریان چپ گفته می‌شد بعدا مربوط شد به رفرمیست‌ها که بزرگانشان برنشتاین و کائوتسکی و... بودند یعنی طرفدار رفرم سرمایه‌داری بودند که بعدا احزاب سوسیال دموکرات اروپا هم همان استراتژی را اتخاذ کردند. ولی در آمریکا معنایش با آنچه در اروپاست متفاوت است. مثلا مفهوم لیبرال در آمریکا و اروپا با هم تفاوت‌هایی دارد. بنابراین در هر کشوری رفرمیسم یک معنایی دارد. در ایران خود ما هم رفرمیسم یک روشی است که از زمان وزرای اصلاح‌طلبی مثل امیر کبیر و قائم‌مقام و... مطرح بوده و البته در خود حکومت‌ها که طرفدار اصلاحات ساختاری بوده‌اند ولی در هر دوره‌ای مواجه شده‌اند با گروه‌های اقتدارگرا و قدرت‌های سنتی که مانع این اصلاحات شده‌اند. در دوره اخیر بعد از انقلاب هم جریان اصلاح‌طلبی یکی در آغاز انقلاب داشتیم که بحث مکتبی و متخصص و... پیش آمد که می‌شود گفت که مشی بازرگان به‌عنوان نماد آن حساب می‌شد و دیگر اصلاح‌طلبانی که در خود حاکمیت شکل گرفتند می‌شود گفت که نوعی بازگشت به مشی بازرگان، مصدق و امیر کبیر و... کردند. البته نادیده نباید گرفت که قبلا خود اینها بینش اقتدارگرایی داشتند و حالا خودشان هم می‌گویند.

حالا این که مجموعه اینها با گاندی چه نسبتی دارند؛ گاندی یک وجه‌اش این است که ما چه نگاهی به عالم و آدم داریم. عدم‌خشونت به این معنا که بینش‌های شرقی دارند مثل عرفان خود ما. الان هم در دوره‌ای که تبعات پروژه مدرن با فجایع زیست‌شناختی و... پیش آورده الان بازگشت به هستی و سنت‌ها مطرح شده است. پس جنبه معنوی پیام گاندی که عدم خشونت است فاز اولش بازگشت به معنویت و اخلاق و احترام به هستی و هستنده است که اتفاقا او این را غیر از اخلاق و حوزه فردی در سیاست هم وارد کرده است. چون معمولا عرفان‌ها غیرسیاسی بوده‌اند.

در عمل به نظر من بین یک رفرم جدی و انقلاب معتدل تناقضی نیست. ما در رفرم‌های مختلف در دنیا یا حتی ایران نمی‌بینیم که آن قدر دقیق عدم‌خشونت را فهم کرده باشند. مثلا ما در فرهنگ ملی و مذهبی خودمان عدم‌خشونت را می‌بینیم. مثل این تساهلی که در عرفان است که ما می‌توانیم از آن بهره‌برداری کنیم. خب این کار نشده است. الان بعد از حوادث قرن بیستم، جنگ‌های جهانی و... در نهایت حالا بیشتر از هر زمان دیگری نیاز به ترویج عدم‌خشونت هست. منظور این نیست که باز به شکل کانتی قاعده کلی درست کنیم و استثنایی نپذیرد. به نظرم عدم خشونت باید به‌عنوان خط‌مشی عمومی قرار بگیرد. عدم خشونت قاعده و روش و بینش است ولی به‌هرحال زندگی در خودش به‌طور طبیعی خشونت دارد و نمی‌توان عدم خشونت را هم مطلق نگریست.

می‌گویند و تبلیغ می‌کنند مخصوصا وقتی که منظورشان این است که آنها را به دین خود درآورند هیچ اعتقاد ندارم. مذهب و اعتقاد با گفتار نیست بلکه در کردار است و در این صورت عمل هر کس عامل تبلیغ خواهد بود.

• • •

من از محدودیت‌ها و نارسایی‌های خود آگاهم و این آگاهی تنها مایه قدرتم می‌باشد. آنچه در زندگی خود انجام داده‌ام بیش از هر چیز دیگر در نتیجه اطلاع و قبول محدودیت‌ها و نارسایی‌ها بوده است.

• • •

نباید دانه‌ای برنج یا تکه‌ای کاغذ را به هدر دهید، وقت‌تان را نیز. وقت ما به خود ما تعلق ندارد بلکه متعلق به ملت است و ما امانتدارانی هستیم که باید به بهترین نحو از آن بهره بگیریم.

• • •

تنها از طریق عشق است که می‌توانیم به حقیقت برسیم، زیرا خداوند، نه تنها حقیقت است، بلکه عشق نیز هست. در نتیجه، بدون عشق به حقیقت، هیچ تجربه‌ای از حقیقت وجود نخواهد داشت، به بیانی دیگر اگر می‌خواهیم روزی شاهد نفوذ حقیقت در تمامی جهان باشیم، باید به جایی برسیم که کم‌اهمیت‌ترین موجود جهان خلقت را به اندازه خود دوست بداریم و برای رسیدن به چنین جایی، نباید از هیچ یک از ابعاد زندگی بگذریم.

• • •

انسان نمی‌تواند در حوزه‌ای از زندگی خود با درستی و صداقت عمل کند درحالی که در سایر حوزه‌های زندگی‌اش آلوده نادرستی‌هاست. زندگی، واحدی تجزیه‌ناپذیر است.

• • •

محبت نیرومندترین قدرتی است که جهان در اختیار خود دارد و در عین حال ساده‌ترین نیرویی است که بتوان تصور کرد.

• • •

وظیفه ما نیست که خطای دیگران را جست‌وجو کنیم و به‌قضاوت درباره دیگران بنشینیم. ما باید تمام نیروی خویش را برای قضاوت در کار خودمان صرف کنیم و تا وقتی که حتی یک خطا در خود می‌بینیم، حق نداریم که در کار مردم دیگر دخالت کنیم.

• • •

لحظاتی در زندگی پیش می‌آید که باید به اقدام پرداخت و جلو رفت، حتی اگر نتوان بهترین دوستان را با خود برد. همیشه هنگامی که چند وظیفه با هم تصادم پیدا می‌کنند باید «صدای ضعیف و آرام» درونی داور نهایی باشد.

• • •

این مرزها را هر گز خداوند به وجود نیاورده است.

• • •

خدا را نمی‌توان توصیف و بیان کرد. اما توصیف حقیقت در قلب هر بشری نهفته است. حقیقت همان چیزی است که شما در این لحظه، حق می‌شمارید و همان خداست. اگر کسی همین حقیقت نسبی را بپرستد و پیروی کند می‌تواند مطمئن باشد که به‌مرور زمان به‌حقیقت مطلق یعنی خدا هم نایل خواهد شد.

• • •

هدف، همواره از ما دور می‌شود، هرچه به پیشرفت‌های بزرگی نایل آییم، بیشتر به بی‌ارزشی خود پی می‌بریم. شادمانی در تلاش نهفته است نه در دستیابی به هدف. تلاش تمام و کمال، عین پیروزی است.

• • •

خشم، اسیدی است که به ظرف خود بیشتر از چیزی که به آن پاشیده می‌شود ضرر می‌زند.

• • •

دانش الهی از راه کتاب‌ها کسب نمی‌شود بلکه باید آن را در وجود خود درک کرد.

• • •

هیچ‌چیز نمی‌تواند مانع آن شود که به همسایگان خویش در ماورای مرزهای خود نیز خدمت کنیم.

گاندی در دیدار با شیخ محمد عبدالله، دسامبر ۱۹۴۰

ادامه از صفحه ۱۰

آماده‌ام برای مردن و نه برای کشتن!

همچنین در جای دیگری اینطور می‌نویسد: «در هر جلسه‌ای تأکید می‌کنم که تا راه بدون خشونت سبب تسلیم افراد صاحب قدرت در مقابل قدرتمندتر از خود نشود باید این راه را برگزید؛ اما اگر با خشونت بتوانند مقابل این وضع بایستند و تنها راه احقاق حق خشونت باشد، بی‌هیچ تأملی باید سلاح برداشت؛ من هرگز نمی‌پسندم که افراد شجاع به‌خاطر رعایت اصل عدم خشونت، تسلیم شوند و از این بترسند که مبادا خشونت ایجاد شود. شجاعت فقط در خوب تیراندازی کردن خلاصه نمی‌شود؛ بلکه جلوگیری از مرگ و سینه سپر کردن در برابر گلوله دشمن، هر دو از ابعاد شجاعت هستند.

سکوت، نخ‌ریسی، ساده‌زیستی

گاندی صراحتا بر این باور بود که فردی که به جامعه خدمت می‌کند باید زندگی ساده‌ای داشته باشد. او با رد زندگی به شیوه غربی، روند ساده زیستی را در پیش گرفت. او در سراسر هند به وسیله قطار درجه ۳ مسافرت می‌کرد تا با زندگی و روحیه مردم در نواحی مختلف کشورش آشنا شود و دریابد که چگونه زندگی می‌کنند و به چه چیزهایی محتاج هستند.

گاندی در هر هفته یک روز را در روزه سکوت سپری می‌کرد. چرا که امتناع از حرف زدن را مایه آرامش درونی می‌دانست. او در روزهایی که روزه سکوت می‌گرفت، با نوشتن روی کاغذ با دیگران ارتباط برقرار می‌کرد. گاندی به آرامش درونی توجه بسیاری می‌کرد و به همین جهت بود که در ۳۷ سالگی به مدت ۳ سال و نیم از خواندن روزنامه‌ها خودداری کرد. چرا که معتقد بود وضع نابسامان جهان و امور مردم، آرامش درونی او را از بین می‌برد. او در بازگشت به هند از پوشش غربی دست برداشت و لباسی برتن کرد که فقیرترین افراد هند بر تن می‌کردند. آن لباس، پارچه تولید داخل بود که او و پیروانش این لباس‌ها را از نخی که خود می‌رشتند تهیه و دیگران را نیز به این کار تشویق می‌کردند. همه اینها در شرایطی بود که اکثر مردم، لباس‌هایشان را از تولیدی‌هایی می‌خریدند که تحت تملک انگلیسی‌ها بود.

گاندی معتقد بود اگر هندی‌ها لباس‌های خود را با چرخ نخ‌ریسی بدوزند بهتر از آن است که لباس‌های دوخته شده از پارچه فاستونی انگلیسی بر تن کنند. او با این کار ضربه اقتصادی سنگینی بر پیکره استعمارگران انگلیسی در هند وارد آورد و علامت چرخ نخ‌ریسی روی پرچم کنگره ملی هند نقش بست.

من یک هندو، یک مسیحی، یک مسلمان، یک یهودی و یک بودایی هستم!

گاندی معتقد بود که اساس و شالوده هر دین را حقیقت و عشق تشکیل می‌دهد (محبت، عدم‌خشونت یا همان ترکیب حکم طلایی) او هر گونه تعصب کور و گم بودن رفتارهای نادرست در هر آیینی را زیر سوال می‌برد و به طرز خستگی‌ناپذیری در پی اصلاح اجتماعی برمی‌آمد. گاندی برخلاف بسیاری از مردم که معتقد بودند ادیان با یکدیگر در تضادند، دستورهای ادیان را همسو و یکسان می‌دانست. زمانی که از او در مورد هندو بودنش سوال شد، این گونه پاسخ داد:

«آری من یک هندو هستم. همچنین یک مسیحی، یک مسلمان و یک بودایی و یهودی هستم»

همچنین سخن او درباب اخلاق دینی جالب توجه است:

«به محض این که از مسیر اخلاق منحرف شویم دیگر شخصیت دینی نخواهیم داشت. در دین چیزی وجود ندارد که از چارچوب اخلاق خارج باشد. مثلا انسان نمی‌تواند دروغگو و بی‌رحم باشد و در عین حال مدعی شود خدا را در درون خویش احساس می‌کند»

پروازروح بزرگ

گاندی چندین بار هدف سوء قصد قرار گرفت. روز ۲۹ ژانویه ۱۹۴۸ یک بمب دستی به طرف اتاقی که گاندی در آن نشسته بود، پرتاب شد ولی به وی اصابت نکرد اما روز بعد، یعنی در ۳۰ ژانویه، (۹ بهمن ۱۳۲۶) ساعت ۹ و نیم صبح، هنگامی که از عبادتگاه «بیرلاهاوس» خارج می‌شد تا برای اجرای فریضه دینی به خانقاه برود، یک هندوی متعصب به نام «ناتورام قادسی» که از ناسیونالیست‌های افراطی هند بود و معتقد بود روابط گسترده با پاکستان به اقتدار هندوستان لطمه زده است، به او نزدیک شد و در حالی که تظاهر به ادای احترام می‌کرد به وسیله تپانچه کوچک خود، ۳ تیر به سمت قلب گاندی شلیک کرد. گاندی بر زمین افتاد و پس از ادای کلمه «همه رام» (خداوند) درگذشت.

ادامه از صفحه ۹

تاراج بزرگ

پدرش وزیر اعظم ایالت بود اما زندگی ساده و بی‌پیرایه‌ای داشت. مادر و خانواده‌اش پایبند به اصول هندوییسم بودند که همین پایبندی در زندگی و افکار او منجلی شد. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی برای تحصیل در رشته حقوق راهی انگلستان و درسال ۱۸۹۱ برای وکالت در دادگستری فراخوانده شد. در کار وکالت توفیقی نیافت تا این که از طرف شرکت معتبر هندی پیشنهادی برای دفاع از آن شرکت در دادگاهی در آفریقای جنوبی دریافت کرد.

پذیرش این پیشنهاد و عزیمت او به آفریقای جنوبی نقطه‌عطفی در مبارزات اوست. مشاهده وضع اسفبار هندی‌های مقیم آفریقای جنوبی، گاندی را به تفکر واداشت. وی طی سفری که درسال ۱۹۰۱ به هند داشت به کنگره ملی پیوست. در ۱۹۱۵ پس از فعالیت‌های متعدد در آفریقای جنوبی به هندوستان بازگشت. سیر اقدامات او از ورود به هند تا استقلال به‌صورت اجمالی به‌شرح ذیل است؛

درسال ۱۹۱۹ به نشانه اعتراض به اقدام دولت درمورد کاهش آزادی، عزای عمومی اعلام کرد. در ۱۸ مارس ۱۹۲۲ به اتهام تحریک مردم علیه دولت به ۶ سال زندان محکوم شد. در ۱۲ مارس ۱۹۳۰ به‌عنوان اعتراض به مالیات نمک، پیاده‌روی ۳۲۰ کیلومتری خود را شروع کرد. این اقدام و سبب شکستن قانون مالیات و بازداشت او شد. این راهپیمایی، الهام‌بخش مردم هند بود و همان‌طور که جواهر لعل نهرو می‌گوید، توفانش روستاها را درنوردید و سبب شد مردم هند برای اولین‌بار به هند یکپارچه فکر کنند. درسال ۱۹۳۹ و با وقوع جنگ جهانی دوم گاندی از دولت انگلیس درخواست کرد که هند را به‌عنوان کشوری مستقل و آزاد بشناسد اما دولت انگلیس همه اعضای مهم کمیته و کنگره ملی ازجمله جواهر لعل نهرو را به زندان انداخت. در پی این اقدام خصومت‌آمیز، مردم هند قیام کردند که با سرکوبی وسیع مواجه شدند. لیک اداره سرزمین هند با روش زور و فشار امکان‌پذیر نبود، همه‌جا را طغیان فراگرفته بود و نایب‌السلطنه هند به ناچار در ۱۲ اگوست ۱۹۴۶ از جواهر لعل نهرو و ماهاتما گاندی دعوت کرد که دولت موقتی تشکیل دهند. سرانجام در ۱۵ اگوست ۱۹۴۷ کشور هند به استقلال رسید.

به‌طور خلاصه گاندی ۳ مرحله مختلف را در راستای جنبش استقلال هند دنبال کرد. عدم همکاری در سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲، جنبش نافرمانی مدنی و نمک ساتیاگراها از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۱ و جنبش هند را ترک کنید از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲. او مبارزات در راستای پیگیری حقوق انسانی هندیان را سازمان داده و روش کلاسیک مقاومت مدنی بی‌خشونت خود یا ساتیاگراها را توسعه داد. سرانجام در ژانویه ۱۹۴۸ گاندی مورد اصابت ۳ گلوله جوان متعصب هندی که از صلح با مسلمانان ناخشنود بود قرار گرفت و جان سپرد.